

" گاوچران "

یه گاوچران وارد یه شهری شد و برای یه نوشیدنی توی یه قهوه خانه وایساد. بدبختانه مردم محلی اونجا با غریبه ها خوب رفتار نمیکردند و عادت بد جیب بری از اونا هم داشتند. وقتی که گاوچران نوشیدنی شو تمام کرد، فهمید که اسب شو دزدیدند. برگشت قهوه خانه و تفنگ شو در آورد. بدون حتی نگاه کردن به سقف اونو بالا سرش گرفت و یه گلوله شلیک کرد. "کدومتون اسبمو دزدید؟" فریاد زد. همه شون حتی یه کلمه هم جواب ندادند. " بسیار خوب، قصد دارم یه نوشیدنی دیگه بخورم و اگه شما اسبمو بر نگردونید تا وقتی که من نوشیدنی مو تمام میکنم، همون کاری رو انجام خواهم داد که ماه پیش توی تگزاس انجام دادم! و واقعا دوست ندارم که اینو انجام بدم!" اون گفت. بعضی از مردم محلی سریع خودشونو جمع و جور کردند. اون مرد، طبق گفته هایش، یه نوشیدنی دیگه خورد و وبه سمت بیرون قدم زد و اسبشو دید. اسبشو زین کرد و خواست که به سمت بیرون شهر حرکت کنه. قهوه چی رفت بیرون قهوه خانه و پرسید " هی رفیق، قبل از اینکه بری ... توی تگزاس چکار کردی؟ ". گاوچران برگشت و گفت: بدون اسبم مجبور شدم پیاده برگردم خونه.

“ cowboy “

A cowboy entered into a town and stopped at a coffee house for a drink. Unfortunately, the locals always didn't behave well to strangers and also had the bad habit of picking on them. When the cowboy finished his drink, he found that they stole his horse. He went back into the coffee house and took his gun out. He caught it above his head without even looking the roof and fired a bullet. "Which one of you stole my horse?" he yelled. All of them didn't answer even one word. "Alright, I'm going to have another drink, and if you don't take back my horse until I finish the drink, I will do the work that I did in Texas last month! And I don't really like to do it!" he said. Some of the locals shifted fast. The man, based on his words, had another drink and walked outside and saw his horse. He saddled his horse and wanted to ride out of town. The coffee boy went out of the coffee house and asked, "hey guy, before you go... what did you do in Texas?" The cowboy turned back and said, " without my horse I had to walk home."